

نیم نگاه

مرثیه‌ای برای تعادل

مجید دلاوی



عاقبت و عقوبت بلکه به مانند دانش آموزی در کلاس که در حضور دانش آموزان توانا و معلم تواناتر حیای گفتن دارد، من نیز در مقابل نویسندگان روشن اندیش و چیره‌دست «شرق» پروای قلم زدن داشتم. تا زمانی که شرقیان خود در صفحه مشروطه شان ما مخاطبان را به نوشتن فراخواندند. امیدارم که «شرق» از فراخوان خود نوید و بادم نگردد.

در بادی امر باید گفته شود که پرداختن به موضوع فاخر و فربهی چون «آزادی» برشمردن لوازم و عیان ساختن موانع وصال آن چیزی نیست که در یک مقال مختصر مجال عرضه یابد. لذا بسیار گزیده و به‌دور از خواشی سخن باید گفت.

آزادی بسان کثیری از مفاهیم دیگر نسبی است و آزادی مطلق تنها مفهومی ذهنی و ایده‌آلیستی است که اگر مطلوب هم باشد ممکن نیست. در مقام اقامه دلیل برای عدم امکان وجود آزادی مطلق باید گفت آزادی مطلق، زایل ناشدنی است. تعریفش این است که از میان نمی‌رود. پس اگر زایل شد و از میان رفت نشان از این دیدناری‌اش بخی در باب کمیاب بل نایاب بودن یقین مطرح می‌کند که به گمانم در مورد «آزادی مطلق» هم معتبر است. در آنجا گفته می‌شود یقین علی‌الغالب دست نیافتنی است. چرا که بنا بر تعریف، یقین آن مرتبه از ایمان است که فرو نمی‌ریزد و قادر فورریخت از ابتدا یقین نبوده است و از آنجا که عموم ایمان‌ها تاب مقاومت در برابر تشنبداد حوادث و شکبات را ندارند پس معلوم می‌شود که عموم یقین‌ها هم توهمی بیش نبوده است. با این مثال به نظر می‌رسد بحث آزادی و آزادی مطلق وضوح بیشتری یافته باشد.

در زمان مشروطه که به «نسبت» دوران پیش از آن، جامعه نصیب بیشتری از موهبت آزادی برده بود، مردم به تنگ آمده از استبداد گمان کردند که دیگر شاهد «آزادی مطلق» را در آغوش کشیده‌اند و مدینه فاضله مهیا گشته و زمان همه‌گونه گفتار و رفتار در رسیده است. لاجرم هیچ آدابی و ترتیبی نجستند و هرچه دل نتکشان خواست بی‌درنگ گفتند. غافل از اینکه دفن آنها را تنها توهم آزادی مطلق فرا گرفته بود و از این توهم تا آن واقعیت راهی بس طولانی و بلکه نامتناهی در پیش بود. برای تبری از اتهام بی‌مصافی این را هم باید افزود که حاکمان آن دوران را هم یارای تحمل آن آزادی نسبی نیز نبود و آرمان‌گرای‌های آزادیخواهان مطلق اندیش بهانه مناسبی در اختیار حاکمان می‌نهاد تا به آرامی و شاید هم به ناآرامی بساط مشروطه خواهی و مشروطه خواهان را بشمر برهم زنند. از حق نباید گذشت که تندروی‌هایی مثل عمر اعدام شیخ فضل‌الله نوری و اقداماتی نظیر آن از سوی مشروطه خواهان تنها آتش مخالفت مخالفان مشروطه را شعله ورتر ساخت و رخت سیاه بی‌ترن مشروطه خواهی پوشاند که تا نپوسید از تن در نیامد.

نکته آخری که مایلیم به آن اشاره کنم مختصری درباره «تعادل» است. اگر فتری که تحت فشار نیروی خارجی فشرده شده است رها شود، پس از آزادی از قید آن نیرو حتی از طول طبیعی‌اش هم فراتر می‌رود. این همان افراطی است که در پی تفریط پدید می‌آید. در این حالت اعمال نیروی مجدد، تعادل را به تأخیر می‌اندازد. منطقی این است که فتر به حال خود رها شود تا پس از چند نوسان در اثر نیروهای مقام مثل اصطکاک یا مقاومت هوا در نقطه‌ای متوقف شود. در فیزیک آن نقطه توقف نهایی را نقطه «تعادل» می‌نامند. این مثال ملموس به کمک ما می‌آید تا بهتر فهم کنیم که پس از رهایی از قیود و آزاد شدن آدمیان، زمان قابل توجهی نیاز است تا تعادل برقرار شود. اگر در جامعه‌ای با اعمال نیرو همگان را مجبور به رعایت رسمی یا پوششی خاص کردند و پس از مدتی دریافتند که حفظ آن نیرو، مستلزم انرژی و هزینه فوق طاقت است و لذا بر آن شدند که حذف نیرو کنند و باب آزادی را بگشایند، لاجرم باید تحمل افراط‌های پس از تفریط را داشته باشند و امیدوارانه در کنجی به نظاره بنشینند و موسم تعادل جامعه را انتظار بکشند و این دقیقاً همان موقعیتی است که امروزه شاهدش هستیم. سخت‌گیری‌های گذشته که بعدها با تدبیر و درایت حاکمان اصلاح طلب بی‌رنگ یا رنگ‌زم شده بود وضع فعلی را به وجود آورده است. از این‌رو باید اندکی صبر داشت تا این آزادی‌های همواره نسبی بتوانند موهبت «تعادل» را برپایمان یا ارمغان آورند.

کتاب‌شناسی

مشاهیر رجال

محمود فاضلی؛ اخیراً کتاب «مشاهیر رجال» به کوشش باقر عاقلی منتشر شده که در سال ۱۳۷۰ از سوی انتشارات گفتار انتشار یافته است.

نویسنده در کتاب خود تلاش کرده است بیوگرافی کاملی از چهره‌های تأثیرگذار تاریخ ایران به ویژه در عصر مشروطیت ارائه دهد. اما بی شک فرهنگ و در هر دوره تاریخ شرح حال‌نویسی متأثر از فضا و صفت خاص فرهنگ و دوره خود بوده است. در کتاب ۳۸۹ صفحه‌ای مشاهیر رجال، زندگی شخصیت‌های مرتبط با انقلاب مشروطیت همچون «سیدجمال‌الدین اسدآبادی، اتابک، عین‌الدوله، نظام‌السلطنه، آصف‌الدوله، میرزامشیرالدوله، سعدالدوله، ستارخان، وثوق‌الدوله و محتمش‌السلطنه اسفندیاری مورد اشاره قرار گرفته است. »
زندگی‌نامه سیدجمال‌الدین اسدآبادی در این کتاب نوشته تقی‌زاده یکی از پرکارترین محققان ایرانی است که در سال ۱۳۳۴ به رشته تحریر درآورده است.

ارتباط با صفحه مشروطه

سایت WWW.100years.ir
پست الکترونیک info@100years.ir
ارسال مقالات article@100years.ir

گزارش سال ۱۳۰۹

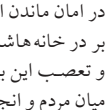
صد سال

این سال نیز همانند چندسال پیشین، سال قانونگذاری و اجرا و سازندگی بود. در آغاز این سال، قانون حق‌الثبت و مالیات و سایل نقلیه به تصویب مجلس هفتم رسید. همچنین قوانین مالیاتی مربوط به شرکت‌ها و تجارت و اصناف و دلال‌ها و حق‌العمل کارها و وکلای عدلیه و پزشکان در ۱۶ ماده به تصویب رسید. قانون سلب اجازه چاپ و انتشار اسکناس از بانک شاهی به تصویب مجلس رسید. به موجب این قانون، دولت در عوض خرید این امتیاز، دویست‌هزار لیره پول نقد در لندن به بانک شاهی داد و بانک شاهی موظف شد که در مدت یک‌سال بهای اسکناس‌های منتشره خود را به دولت ایران پرداخت کند. همچنین در این سال، قانون اعتبار اسناد تنظیم شده در خارج از کشور به تصویب مجلس شورای ملی رسید و نیز قانون متقابله در روابط تجارتي با کشورهایی که عهدنامه تجارتی با ایران ندارند، تصویب شد. قانون اجازه تأسیس بانک فلاحی – بانک کشاورزی – به سرمایه و وزارت مالیه هم در مجلس تصویب شد. همچنین به منظور عریض کردن خیابان‌های تهران، تصویب شد که مبلغ ۱۲۵ هزار تومان در اختیار بلدیه شهرداری تهران قرار گیرد. از محل ذخایر نقره کشور نیز مبلغ ۲۰۰هزار تومان برای نقل و انتقال و کوچاندن و اسکان طایفه‌های لر در اختیار دولت قرار گرفت. قانون حفظ آثار ملی به تصویب رسید و بعدها سازمانی به همین نام بنیان نهاده شد. تغییر واحد پول از نقره به طلائیز از دیگر مصوبات مجلس در این سال بود.

در این سال محاکمه نصرت‌الدوله فیروز وزیر مالیه پیشین به تقاضای وزیر عدلیه و با موافقت مجلس شورای ملی، در دیوان عالی تمیز آغاز شد. این محاکمه که بیشتر رنگ و بوی سیاسی داشت پس از چهار روز رسیدگی، نصرت‌الدوله را به محرومیت از خدمات اجتماعی، چهارماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸ تومان جریمه محکوم کرد. نصرت‌الدوله که پسر فرمانفرما یکی از بزرگترین قنودل‌ها و زمینداران ایران بود در دفاع از خود گفت: «من در سیاست ممکن است خبط و خطا کرده باشم، ولی مرا دزد نکندید، آن هم آفتابه‌دزد!» حدود یک‌ماه بعد مستوفی‌الممالک که سخت‌مورد احترام رضاشاه بود تقاضا کرد به مناسبت عاشورای حسینی و ییماری نصرت‌الدوله، وی از زندان مرخص شود. داوود نیز به موجب ماده ۵۵ قانون مجازات عمومی تقاضای

باقرخان سالار ملی

احسان رشیدی: باقرخان فرزند حاج‌رضا تبریزی بود و پشه بنایی داشت. زمانی که ستارخان بر ضد استبداد و قوای حکومتی قیام کرد همراه او به انجمن ایالتی تبریز رفت و به باد سوار که آماده کرده بود به استخدام پلیس درآمد. او در جنگ‌های داخلی تبریز شرکت داشت و خدمات بسیاری به مشروطه‌خواهان کرد. در سال ۱۳۲۶ قمری، اعضای انجمن اسلامیه تبریز شروع به آزار مشروطه خواهان کردند و با همراهی افرادی که برای حفاظت از انجمن در اختیار داشتند دست به تجاوز و غارت زدند. در نتیجه کم‌کم اعضای انجمن ایالتی پراکنده شده و عده‌ای هم در کنسولگری‌ها متحصن شدند. غارتگران با حمایت قداره‌بند‌های محله دوه چی و سرخاب به محله امیرخیز و خیابان تاختند ولی با مقاومت ستارخان و باقرخان کاری از پیش نبرده عقب نشستند. با این اوضاع مردم تبریز برای در امان ماندن از کشتار و غارت‌گری، پرچم‌های سفید بر در خانه‌هاشان نصب کردند که ستارخان با عصبانیت و تعصب این بیرق‌ها را پایین کشید و شوری دوباره در میان مردم و انجمن ایالتی برانگیخت. باقرخان که هم به خانه میرهاشم نامی پناه برده و به جانب دولتیان روی آورده بود به هيجان آمد و بار دیگر به ستارخان پیوست. ادامه کار که عین‌الدوله نیز به جمع مهاجمان به تبریز پیوست وی دوش به دوش ستارخان مدت یازده ماه در مقابل قوای عظیم دولتی که به حکم محمدعلی‌شاه تباران را محاصره کرده بودند از شهر مردانه دفاع کرد. در خلال این مقاصد بود که از طرف انجمن ایالتی لقب سالار



احسان رشیدی: باقرخان فرزند حاج‌رضا تبریزی بود و پشه بنایی داشت. زمانی که ستارخان بر ضد استبداد و قوای حکومتی قیام کرد همراه او به انجمن ایالتی تبریز رفت و به باد سوار که آماده کرده بود به استخدام پلیس درآمد. او در جنگ‌های داخلی تبریز شرکت داشت و خدمات بسیاری به مشروطه‌خواهان کرد. در سال ۱۳۲۶ قمری، اعضای انجمن اسلامیه تبریز شروع به آزار مشروطه خواهان کردند و با همراهی افرادی که برای حفاظت از انجمن در اختیار داشتند دست به تجاوز و غارت زدند. در نتیجه کم‌کم اعضای انجمن ایالتی پراکنده شده و عده‌ای هم در کنسولگری‌ها متحصن شدند. غارتگران با حمایت قداره‌بند‌های محله دوه چی و سرخاب به محله امیرخیز و خیابان تاختند ولی با مقاومت ستارخان و باقرخان کاری از پیش نبرده عقب نشستند. با این اوضاع مردم تبریز برای در امان ماندن از کشتار و غارت‌گری، پرچم‌های سفید بر در خانه‌هاشان نصب کردند که ستارخان با عصبانیت و تعصب این بیرق‌ها را پایین کشید و شوری دوباره در میان مردم و انجمن ایالتی برانگیخت. باقرخان که هم به خانه میرهاشم نامی پناه برده و به جانب دولتیان روی آورده بود به هيجان آمد و بار دیگر به ستارخان پیوست. ادامه کار که عین‌الدوله نیز به جمع مهاجمان به تبریز پیوست وی دوش به دوش ستارخان مدت یازده ماه در مقابل قوای عظیم دولتی که به حکم محمدعلی‌شاه تباران را محاصره کرده بودند از شهر مردانه دفاع کرد. در خلال این مقاصد بود که از طرف انجمن ایالتی لقب سالار



پس از اولتیماتوم روس‌ها، مجلس دوم به دستور ناصرالملک بسته شد. وی با حمایت اعتدالیون و با توجه به صغیر بودن احمدشاه به مقام نیابت سلطنت انتخاب شده بود. آخرین نایب‌السلطنه خاندان قاجار پس از تعطیلی مجلس در اواخر سال ۱۳۲۹ ه‍. ق تا ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ که شاه جوان به حد بلوغ سیاسی رسید و تاجگذاری کرد در حدود سه سال و اندی زمامدار مطلق بود. وی با احزاب به ویژه دموکرات‌ها، رفتار خصمانه‌ای داشت.

به دنبال تاجگذاری احمدشاه از آنجا که طبق قانون مشروطه شاه جوان باید در مجلس سوگند می‌خورد، نمایندگان تبعیدی به تدریج راه تهران را در پیش گرفتند و مبارزه‌ای تازه برای بازگشایی مجلس سوم آغاز شد. انتصابات مجلس سوم با موافقت مشروط روس‌ها در جمادی‌الاول و رجب ۱۳۳۲ در تهران برگزار شد. شرط روس‌ها عدم شرکت کاندیداهای دموکرات بود.

ملک‌الشعرا بهار از اعضای دموکرات‌ها در آن دوره در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» می‌نویسد: «اگر انتخابات در زمان ناصرالملک برگزار می‌شد اثری از دموکرات‌ها در مجلس سوم دیده نمی‌شد.»
انتخابات در سایر شهرهای کشور به جز تبریز طی یک سال بعد برگزار شد. فرماندار وروسیفل آن شهر مانع برگزاری انتخابات

سازندگی و نوسازی، منازعات سیاسی



قدیمی و کهنه، جنگ بر سر قدرت و زمین و پول بود! در این سال تشکیلات نظامیه مملکتی نیز دارای لباس فرم پلیس شد. کت و شلوار آبی کم‌رنگ و کلاه لگنی لبه‌دار لباس رسمی نظامیه شد. همچنین با پایان یافتن دوره هفتم، فرمان‌انتخابات هشتمین دوره مجلس شورای ملی در این سال صادر شد. انتخابات انجمن بلدیه تهران نهادهی معادل شورای شهر نیز توسط بلدیه تهران به آگاهی عموم رسید. در تابستان این سال، امیر لشکر حبیب‌الله‌خان شبیانی پس از فرونشاندن شورش ایلات فارس، برای سرکوب عشایر نارام بویراحمد و ممسنی به آن‌سو روان شد. بویراحمدی‌ها به فرماندهی لهراسب‌خان به اردوی دولتیان شبیوخ‌زند که تعداد زیادی از هر دو سو کشته و زخمی به‌جا ماند. آنگاه نیروهای زیر فرمان امیرلشکر شبیانی، به دستور وی در

تعیقب بویراحمدی‌ها وارد تنگه تامرادی شدند که از ارتفاعات مشرف بر آن، عشایر بویراحمدی ستون‌های نظامی دولتی را زیر آتش گرفتند. در این آتشباری تلفات سنگینی به نیروهای دولتی وارد آمد و چندین صاحب‌منصب و ده‌ها درجه‌دار و صدها سرباز کشته شدند. برای جلوگیری از پیشروی شورشیان، سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ که خود نیز بعدها به غضب رضاشاه گرفتار آمد همراه با چهارصد سوار بختیاری عازم منطقه جنگی شد. سرانجام با پادرمیانی و کدخدامنشی صولت‌الدوله رئیس ایل قشقایی و سردار اسعد بختیاری رئیس ایل بختیاری سران عشایر بویراحمدی دست از جنگ کشیدند و پس از گرفتن تأمین به مناطق خود بازگشتند. شگفتا که هم صولت‌الدوله قشقایی و هم سردار اسعد بختیاری پس از چندی به دستور رضاشاه به خاک هلاکت افتادند! امیر لشکر حبیب‌الله‌خان شبیانی هم که فرمانده نیروهای نظامی جنوب بود به تهران احضار و به علت تصمیم‌گیری نادرست و خبط تاکتیکی نظامی که منجر به کشته شدن عده زیادی از سپاهیان شده بود، در دادگاه نظامی محاکمه و به سه‌سال زندان محکوم شد. در سیستان و بلوچستان نیز ناآرامی و شورش درگرفت که در نبردی خونین میان نیروهای دولتی به فرماندهی امیرلشکر امان‌الله میرزا سپهبد جهانبانی بعدی و عشایر سیستان و بلوچستان، سرهنگ داوردپناه یکی از فرماندهان نیروهای دولتی کشته شد. سرانجام این شورشیان نیز پس از برجای نهادن بیش از یک‌هزار کشته، خلع سلاح شدند و ناآرامی فرو نشست. در آذرماه این سال، هشتمین دوره مجلس شورای ملی آغاز به کار و قانون انحسار تجارت خارجی برای موازنه واردات و صادرات را تصویب کرد. به دستور همین مجلس، ارباب کیشرو و شاه‌زخم نماینده زرتشتیان در مجلس، که مدرس با طنزی تلخ گفته بود اگر ما در مجلس یک نماینده مسلمان درستکار داشته باشیم، او کسی جز ارباب کیشرو و شاه‌زخم نیست! برای خرید تدارکاتی راه‌آهن به اروپا رفت تا دستگا‌ها و لوازم مورد نیاز راه‌آهن دولتی را از دولت سوئد خریداری نماید. به دنبال شورش در زندان قاهر و فرار سیدفرهاد زندانی مشهور این زندان و چند زندانی دیگر، سرتیپ فضل‌الله زاهدی نخست‌وزیر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رئیس نظامیه کل مملکتی از کار برکنار و دوباره خلع درجه شد و به زندان افتاد. بار نخست که در جریان شورش عشایر فارس خلع درجه شد، به میانجی‌گری مادرش که با کاخ شاهی روابط خوبی داشت، مورد عفو شاه قرار گرفته بود.

قدیمی و کهنه، جنگ بر سر قدرت و زمین و پول بود! در این سال تشکیلات نظامیه مملکتی نیز دارای لباس فرم پلیس شد. کت و شلوار آبی کم‌رنگ و کلاه لگنی لبه‌دار لباس رسمی نظامیه شد. همچنین با پایان یافتن دوره هفتم، فرمان‌انتخابات هشتمین دوره مجلس شورای ملی در این سال صادر شد. انتخابات انجمن بلدیه تهران نهادهی معادل شورای شهر نیز توسط بلدیه تهران به آگاهی عموم رسید. در تابستان این سال، امیر لشکر حبیب‌الله‌خان شبیانی پس از فرونشاندن شورش ایلات فارس، برای سرکوب عشایر نارام بویراحمد و ممسنی به آن‌سو روان شد. بویراحمدی‌ها به فرماندهی لهراسب‌خان به اردوی دولتیان شبیوخ‌زند که تعداد زیادی از هر دو سو کشته و زخمی به‌جا ماند. آنگاه نیروهای زیر فرمان امیرلشکر شبیانی، به دستور وی در

علما شایعه حکم جهاد را رد کردند

به اهل عالم برسایند. « و ضمن رد هر گونه سازش با عین‌الدوله و دولتیان به مردم گفت: «به خدا سوگند حاضریم که خود و فرزندانمان را در تحصیل آزادی ملت و نجات وطن فدا کنیم و تا عادل‌تخانه تشکیل و تأسیس نیابد، آرام نخواهیم نشست. »
توپ و تفنگ در حواشی شمال تهران برپا داشت و به آنها تکلیف کرده هر روز به مشق نظامی بپردازند و از طرفی نیز در نقاط مختلف شهر تهران و در قراولخانه‌ها هزاران سرباز مستقر کرد. از طرفی ما با انتشار خبری مبنی بر دستور حکم جهاد توسط علما قصد داشت از طرفی مظفالدین شاه بیمار را

نسبت به علما و سران مشروطه بدبین کند و از طرفی با کوچک‌ترین بلوایی هر که را به خواست مجلس بکشد یا بگذرد و یا تبعید کند. از سوی دیگر با پرداخت پول و پست به برخی روحانیون و نزدیکانشان بین مبارزان، روحانیون و مردم تفرقه می‌انداخت. او برای شکست کامل جنبش اصلاحی فقط نیاز به یک بلوا داشت. مرحوم طباطبایی که به این تیرنگ پی برده بود در چنین روزی در مسجد سنگلج بعد از نماز مغرب و عشا به کنار رفت و خطاب به مردم چنین گفت: «از گوشه و کنار می‌شنوم که می‌گویند ملاها خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ است، مانه جنگی داریم و نه نزاعی؛ ما حقوق خود را توسط قرآن و دعا مطالبه می‌کنیم. بادشاه ما مسلمان است. با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست. ولیکن از شما مردم تهران خواهش و دستور مشروطه طلب خشتی شد. خود تبدیل به یک جریان تازه در رگ‌های مبارزه ایران شد.

ناصرالملک هم در پرتو این ارتباط، با همراهی دولت روسیه هرچه خواست علیه دموکرات‌ها انجام داد. وی تا آنجا پیش رفت که مجلس دوم را به تعطیلی کشانید و اکثریت دموکرات‌ها را تبعید کرد.

فرانگیر شدن حمایت عمومی از متحدین و انتشار گزارش‌هایی مبنی بر مذاکرات پنهانی اعضای دولت با آلمان‌ها، متفقین را بر آن داشت که سیاست‌های خصمانه‌ای علیه دولت اجرا کنند. تهران در نظر آنان یکپارچه بمبی بود که ممکن است برخلاف مصالح آنان منفجر شود. روز به روز تعداد عملیات‌های ناگهانی علیه قوای متفقین بیشتر می‌شد. ژاندارمری هم به حمایت از طرفداران متحدین می‌پرداخت. این وضعیت باعث شد که قشون روس در آخرین روز ماه ذیحجه ۱۳۳۳ با تأیید انگلستان از قزوین به سمت تهران حرکت کند. این اقدام وحشتی را در میان نمایندگان مجلس، سردبیران روزنامه‌های ملی گرا و مقامات سفارت آلمان و هواخواهانشان برانگیخت به گونه‌ای که همگی به قم مهاجرت کردند. با مهاجرت نمایندگان که عمدتاً از اعضای فراکسیون دموکرات‌ها محسوب می‌شدند، تعداد نمایندگان باقی‌مانده در تهران برای جلسات رسمی به حد نصاب لازم نمی‌رسید و در نهایت در نوامبر ۱۹۱۵ تنها پس از ۱۱ ماه، مجلس مشروطه مشروطه به سرنشوست مجالس پیش از خود گرفتار شد.

نگاه

علل عقب ماندگی جامعه ایرانی در دوران مشروطیت

اسماعیل روحانی



۱- عدم ثبات اجتماعی در اثر تغییر حکومت‌ها و یورش بیگانگان به کشور که بی‌شک در تاریخ هیچ کشوری این اندازه در معرض هجوم دشمن نبوده این فرود و فرازاها مانع تداوم اندیشه غنی ایرانی اسلامی ما شده هر چند عامل انتقال فرهنگ‌ها هم‌ا اما این یورش‌ها مانع شکل‌گیری فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شده و در نتیجه حاکمیت حاکمان جاهل، فاسد و بی‌لیاقت زمینه ثبات سیاسی- اجتماعی فراهم نگشته و کشور و مردم دالماً در ناآرامی و بحران زیسته‌اند.

۲- دیگر علت عقب‌ماندگی فقدان زمامداران دانا و عالمان و روشنفکران صالح بوده است.

حاکمان خودکامه در عقب‌نگه‌داشتن مردم از دانش و فرهنگ پیشرفته کوشیدند و نیز علمای دینی یا سیاستمدارانی عالمان صالح و مردمی میدان‌دار معرکه بوده‌اند و به‌نام دین مردم را از علوم و فرهنگ و تمدن دموکراسی و مزایای آن محروم ساختند. نکته حائز اهمیت اینکه در همین جامع که به خواب فرهنگ‌ها وعبان‌دینی یا سیاستمدارانی صالح و شایسته در صحنه اجتماعی ظاهر شده‌اند در فاصله کوتاهی منشاء تحول و بیداری ولو اندک در جامعه شده‌اند. شاهد مثال همین مشروطیت، نهضت ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی. مشروطیت نتیجه ارشادات رجال بزرگی همچون سیدجمال اسدآبادی، یوسف مستشارالدوله، ملک‌مخ‌خان، آقاخان کرمانی، امین‌الدوله و عالمانا بیدارگری چون شیخ‌هادی نجم‌آبادی، آخوند خراسانی، نائینی و محلاتی و دیگر اندیشمندان و روشنفکران بود. در نهضت ملی‌شدن نفت که همبستگی مردم به رهبری یک روحانی آگاه و یک سیاستمدار ملی‌وطن‌خواه آن نهضت مردمی بزرگ را پدید آورد یا در انقلاب اسلامی به رهبری یک روحانی آگاه و دلسوز به دین و مهن آن حرکت عظیم تاریخی رقم خورد. بی‌شک سهم عده‌ای از رشد و ترقی یا انحطاط جامعه به این دو گروه بستگی دارد. حاکمان و عالمان و بزرگترین زیان‌هایی که به جامعه وارد شده در اثر بی‌فاوئی علما و اندیشمندان جامعه بوده است.

۳- از جهاد علمی و تلاش در راه کسب دانش و ترقیات روز غافل شدیم. دانش را به دلیل تنگ نظری و تحجر عالم‌نماها به علوم دینی آن هم فقط، اصول و حدیث منحصر کردیم و از علوم و فنون دیگر که مورد نیاز جامعه و محور ترقیات و اکتشافات و نوتمکنایی و استقلال بود و قرن‌ها خاصه سرزمین ما و دانشمندان ما بود که غافل شدیم و نه تنها به آموزش این دانش‌ها نپرداختیم بلکه آن دانش‌ها را متروک و حتی بعضی از آن رشته‌ها را تحریم کردیم تا آنجا که تعلیم آنها را کفر پنداشتیم. در همین زمینه است جهان به شگفتی‌های دانش و اکتشافات متحیرالعقول دست یازید در کشور ما مردم فرزندان خود را به مدارس جدید به این دلیل بچ و واهی که تحصیل این علوم محصلین را لای‌منده می‌کند و بدآموزی دارد نمی‌فرستادند. در سال‌های نه‌چندان دور از مشروطیت بعضی آخوندها با گم‌رک، کنترل مرزهای کشور، آمارگیری و وضع قانون مالیات مخالف بودند.

۴- از حق غلل عقب‌ماندگی جامعه، در قرن گذشته و آغاز جنبش مشروطه عدم ورود علما و اندیشمندان ما در مسائل اجتماعی و سیاسی بود. نتیجه سوء این بی‌توجهی هنوز پس از سال‌ها ما مشاهده می‌شود که تا امروز برای بسیاری از مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پاسخ شفاف و عملی نداریم. در کتب فقهی در رساله‌ها تنها به احکام عبادی و فردی بسنده شده و به مسائل اجتماعی توجه نشده است آن همه احکام اسلام به تفکر، تعقل، تدبیر، تامل و دانش‌اندوزی و کسب علم را فراموش کردیم. درسی آنان را طوری آماده می‌کند که خود بتوانند به حل مسائل علمی بپردازند، افراد جامعه هم باید با آموزش مبانی دموکراسی درس اداره جامعه را بیاموزند و در عمل تجربه کنند تا به مرحله کمال برسند. برای اصلاح یک جامعه و رشد آن وجود حاکمان فرزانه و حکیم و شایسته شرط لازم است و کافی نیست زیرا این حاکمان همچون معلمی هستند که مسئله را برای شاگردان حل می‌کنند و تنها راه را بر حل مشکلات می‌کشایند اما وقتی استاد خود مسئله را حل می‌کند و شاگردان را در این کار دخالتی نیست چنین شاگردانی هیچ‌گاه قادر به حل مسائل نیستند مسئله‌ای را که شاگرد فکر کند ولو اشتباه کند کند بهتر از این است که معلم آن را بدون دخالت شاگرد صحیح حل کند. دموکراسی حالتی چنین دارد باید مردم خودشان در حل مسائل اجتماعی خود دست‌اندرکار و دخیل باشند و با روش آزمون و خطا و در طول زمان راه زندگی در یک جامعه را بیاموزند و به تدریج جامعه‌خویش را مدنی کنند. به عبارت دیگر دموکراسی یعنی اعمال نظر و عمل اکثریت و اگر این کار با خطای زیاد باشد بهتر از اعمال حاکمیت توسط حاکمین صالح است.

۵- یکی دیگر از علل انحطاط جامعه گذشته ما وجود اختناق و نبود آزادی بوده و این عامل برای جامعه زبانی مصفاشد از ریز آلوده بر اینکه باعث عقب‌ماندگی و هزرفتن استعدادهای افراد و بروز بسیاری از ماسد فردی و اجتماعی می‌شود عذله حقارت، انتقامجویی و کینه‌توزی را در درون و روان افراد پرورش می‌دهد آن‌گونه که به تدریج با مرور زمان افراد جامعه اعتماد به نفس خود را از دست داده و احساس می‌کنند باید کسان دیگری برای آنها تصمیم بگیرند. این روحیه و حالت باعث می‌شود وقتی موانع رشد برطرف می‌شود و زمینه بروز استعدادها فراهم می‌شود مردم افرادی ارام‌خود را در دست می‌دهند مانند مردان که پس از آزادی خود را قادر به اداره امور خویش نمی‌دانند. جامعه‌ای که در آن آزادی وجود نداشته باشد آنگاه که از نقد استبداد و استثمار از می‌شود خود توان اداره خویش را ندارد زیرا علم افراد اجتماع را نایموجه است و این ضرر مضاعفی است که به آن اشاره شد و اگر فقدان آزادی را بزرگترین آفت اجتماعی جوامع بشری بنامیم سخنی به گراف نگفته‌ایم. آنچه در این نوشتار آمد بحث پیرامون علل عقب‌ماندگی جامعه ما در برهه و زمان گذشته بوده. در گذتار بعد علت ناکامی آرمان‌های مشروطه بیان می‌شود.